

زبان، تفکر و فرهنگ: دیدگاه‌ها و برهان‌ها

کیوان زاهدی^۱

استادیار زبان‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

این مقاله هدفی دو گانه دارد: هم به بررسی دیدگاه‌های متأخر دربارهٔ رابطهٔ میان زبان، تفکر و فرهنگ می‌پردازد و هم به ارائهٔ راهکاری نوین در قالب طرحی جدید بر پایهٔ آخرین دستاوردهای رویکرد کمینه‌گرا می‌انجامد. محورهای اصلی برای بررسی دیدگاه‌ها و برهان‌ها به صورت تمایزاتی سه گانه ارائه می‌شود: ۱- تمایز میان نگرش‌های مبتنی بر وجود رابطه میان فرهنگ و زبان، در مقابل نگرش مبتنی بر نبودن رابطه میان این دو؛ ۲- تمایز میان نگرش همسازی - فراگشتی، در مقابل نگرش دگرسازی زبان؛ ۳- تمایز میان نگرش انگیختگی اجتماعی - ارتباطی زبان در مقابل انگیختگی زیستی - ژنتیکی. فرضیه اصلی این پژوهش در بخش راهکار نوین خود آن است که با در نظر گرفتن آنچه برنامه کمینه‌گرا به ویژه آنچه از سال ۲۰۰۰، به این سو ارائه کرده است، امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و رمزگذاری فرهنگ در زبان و همچنین تأثیرپذیری زبان از فرهنگ که تحت عنوان قوم - نحو شناخته می‌شود، در عین مفروض دانستن شالوده زیستی - ژنتیکی میسر است. از این منظر، کارکرد اصلی زبان نه ایجاد ارتباط است و نه بیان تفکر، بلکه نقش اصلی و دلیل وجودی آن اتصال سامانه‌های شناختی و اجتماعی - فرهنگی به یکدیگر است.

واژگان کلیدی: دگرسازی، قوم-نحو، کمینه‌گرایی، موجبیت/نسبیت زبانی، همسازی.

¹ Keivanzahedi@yahoo.com

مقدمه

زبان، تفکر - به عبارت عام تر شناخت^۲ - و فرهنگ، واژه‌ها یا مفاهیمی هستند که زبان‌شناسان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان تاکنون نتوانسته‌اند تعریفی جامع و مانع از آن‌ها ارائه کنند به گونه‌ای که دانشمندان و پژوهشگران این رشته‌ها در مورد آن‌ها اتفاق نظر داشته باشند. در واقع، تعریف‌ها و توصیف‌هایی که از این مفاهیم ارائه شده است، به گونه‌ای بازتاب چارچوب فکری - یا دیدگاه - دانشمندان رشته‌های مرتبط با آن‌ها بوده است. اگر دیدگاه لاکاتوش^۳ را در مورد علم و روش علمی به مثابه مفروض، قابل قبول بدانیم، تعریف‌ها و توصیف‌های ارائه شده از این مفاهیم هرکدام نشان دهنده برنامه‌ای پژوهشی^۴ است که از هسته‌ای سخت شامل مفروضات یا فرضیه‌های اصلی و فرضیه‌هایی کمکی تشکیل شده‌اند. طی سال‌های گذشته مشاهده شده است، همان‌گونه که لاکاتوش در مقابل نظریه کوهن^۵ بیان می‌کند، روند پژوهش علمی به منزله ساختار اصلی آنچه پیشرفت علمی نامیده می‌شود، موجب انقلاب علمی نمی‌شود. در واقع، برخلاف آنچه کوهن ادعا می‌کند، هر سرمشق^۶ علمی با سقوط سرمشق قبلی خود ایجاد نمی‌شود، بلکه علم در قالب برنامه‌های پژوهشی لاکاتوشی می‌تواند سرمشق‌هایی موازی را ارائه کند.

پژوهش حاضر با این مفهوم لاکاتوشی به بررسی برنامه‌های پژوهشی گوناگون درباره رابطه میان زبان، شناخت (تفکر) و فرهنگ می‌پردازد. بدین ترتیب تعریف هرکدام از این واژه‌ها - زبان، تفکر و فرهنگ - هم بر مبنای نوع فرضیه‌های اصلی - یا مفروضاتی که پژوهشگران و عالمان هر برنامه پژوهشی آن‌ها را بدون ارائه دلیل تجربی پذیرفته‌اند - شکل می‌گیرد و هم مبنای نوع نتیجه‌گیری در مورد روابط میان آن‌ها است.

نکته دوم درباره این پژوهش آن است که در مورد برنامه‌های پژوهشی مورد نظر، سه امکان وجود دارد: یکی از آن‌ها درست است، همه آن‌ها درست‌اند یا همه نادرست‌اند. دیدگاه مورد نظر در این پژوهش که در چارچوب برنامه‌ای لاکاتوشی قرار می‌گیرد، آن است که همه این برنامه‌های پژوهشی می‌توانند درست یا در

^۲ Cognition

^۳ I. Lakatos

^۴ Research Program

^۵ T. Kuhn

^۶ Paradigm

عین حال نادرست باشند. این دیدگاه همان نگرش موجود در نظریه خائوس^۷ است که برای اولین بار در غرب در حوزه فیزیک در دهه ۱۹۶۰، مطرح شد که در نگرش شرقی - ایرانی دیرینه بیشتری دارد و می توان آن را تا مولوی^۸ جستجو کرد.

نکته سوم مورد توجه پژوهشگر در این مقاله آن است که در بیان رابطه میان زبان، شناخت و فرهنگ، در بسیاری از مواقع، دیدگاه‌های ارائه شده، شفافیت ندارند. برای مثال، در زبان دیدگاه نقش‌گرایان نهادی اجتماعی و شکل‌گیری آن تابعی است از فرهنگ و همچنین بیان می‌شود که زبان در شکل‌گیری جهان بینی تأثیر دارد و فرهنگ‌ها در زبان بازنمایی می‌شوند. همچنین، در برخی از رویکردها مانند رویکرد شناختی، شناخت انسان پیش شرط لازم برای بیان و واقعیت‌زبانی و فرهنگی است و زبان و فرهنگ به دلیل شناخت انسان، موجودیت می‌یابند و جنبه‌هایی شناختی‌اند. همچنین، در دیدگاه صورت‌گرایانه چامسکی و پیروان او تحول دیدگاهی وجود دارد. بسیاری مانند پینکر^۹ در آغاز برای زبان جایگاهی ارتباطی قائل نیستند، در صورتی که در پینکر و جکنداف^{۱۰} این دیدگاه دیده و به منزله نقدی از دیدگاه چامسکی^{۱۱} مطرح می‌شود. خود چامسکی نیز در بحث فراگشت زبان و دلیل ایجاد آن یکسان عمل نمی‌کند که این مطلب، در بررسی حاضر مورد نظر خواهد بود. نکته آخر در مورد این پژوهش که می‌توان از ویژگی‌های تحدیدگر حوزه عملکردی اش دانست، این است که اگرچه دیدگاه‌هایی را که درباره رابطه میان زبان، تفکر و فرهنگ است، می‌توان تا قرن ۶ قبل از میلاد مسیح در هند به طور عام و در کسیر^{۱۲}، هومبالت^{۱۳}، سوسور^{۱۴} و سرآخر فرضیه ساپیر-وورف^{۱۵} به طور خاص تعقیب و جستجو کرد، بررسی حاضر به ارائه و بررسی جریان‌های متأخر می‌پردازد.

⁷ Chaos Theory

^۸ همان داستان معروف که در آن افراد مختلف در تاریکی "فیلی" را لمس می‌کنند و از دید خود آن را به گونه‌های مختلف، باز می‌شناسند که هیچ کدام "فیل" نیست، اما از منظر تماس هریک توصیف و تعریفی درست است.

⁹ S. Pinker

¹⁰ S. Pinker and R. Jackendoff

¹¹ N. Chomsky

¹² E. Cassirer

¹³ W. V. Humboldt

¹⁴ F. Saussure

¹⁵ Sapir-Whorf Hypothesis

با توجه به این نکته که حوزه پژوهش را تعریف و تحدید کرده اند، هدف از این پژوهش را باید دوگانه دانست: پژوهش حاضر هم به بررسی دیدگاه‌های ارائه شده درباره زبان، شناخت (تفکر) و فرهنگ - همان گونه که از عنوان آن برمی‌آید - می‌پردازد و هم به ارائه نظر پژوهشگر در قالب برنامه کمینه گرا^{۱۶} به ویژه آن‌چنان‌که از سال ۲۰۰۰، به بعد ارائه شده است، خواهد پرداخت.

فرضیه اصلی پژوهش این است که با در نظر گرفتن آنچه برنامه کمینه گرا از سال ۲۰۰۰ به این سو ارائه کرده است، امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و نیز رمزگذاری^{۱۷} فرهنگ در زبان و تأثیرپذیری زبان از فرهنگ که تحت عنوان قوم - نحو^{۱۸} شناخته می‌شود، در عین مفروض دانستن شالوده زیستی - ژنتیکی^{۱۹} میسر است. این مقاله به غیر از مقدمه از چهار بخش دیگر تشکیل شده است: بخش ۲ پیشینه، بخش ۳ بررسی دیدگاه‌ها، بخش ۴ طرح جدید و بخش ۵ نتیجه‌گیری.

پیشینه نظری

گمانه زنی^{۲۰} و نظریه پردازی درباره زبان، تفکر و فرهنگ از زمان‌های بسیار دور در سنت شرقی و غربی وجود داشته است. به عبارت دیگر، مرور آثار کلاسیک و متأخر نشان می‌دهد که بسیاری معتقدند میان ساختار زبانی و الگوهای شناختی/فکری و فرهنگ رابطه برقرار است.

قدیمی‌ترین این دیدگاه‌ها را می‌توان در بهارتری هاری^{۲۱} (قرن ۶ قبل از میلاد) در هندوستان یافت که مطابق نظر وی، تفکر "شبدانا" یا همان رمزگذاری زبانی است^{۲۲}. در اروپا، فرضیه نسبیّت زبانی به موضوعی جدی و پراهمیت در بحث‌های زبانی در اواخر قرن‌های هجده و نوزده تبدیل شد. در آلمان، به ویژه در آثار یوهان هامان^{۲۳} و یوهان هردر^{۲۴} و ویلهلم فان هومبولت، این بحث‌ها را می‌توان ملاحظه کرد، به گونه‌ای که

¹⁶ Minimalist Program

¹⁷ Encoding

¹⁸ Ethno-syntax

¹⁹ Genetic-Biological Foundation

^{۲۰} در مفهوم پوپری آن. پوپر (۱۹۶۳) علم را گمانه زنی و ابطال (Conjectures & Refutations) می‌داند.

²¹ Bhartrihari

²² Thinking, i.e. 'shabdana', is 'languaging'.

²³ J. G. Hamann

²⁴ J. G. Herder

لاینز^{۲۵} عنوان سنت هردری - هومبولتی را برای این بحث‌ها انتخاب کرده است. هومبولت در مقاله مطالعه تطبیقی زبان می‌گوید که زبان، تأثیر محدودکننده‌ای بر تفکر دارد. ارنست کسیرر نیز همسو با این طرز تلقی بیان می‌کند که:

تمایزهایی که در این جا بدیهی شمرده می‌شوند، تجزیه و تحلیل واقعیت در قالب اشیاء و فرآیندها، جنبه‌های دائمی و زودگذر ... مقدم بر زبان نیستند... زبان خود چنین تمایزهایی را ایجاد می‌کند و در حوزه خود بسط می‌دهد.

(کسیرر، ۱۹۴۶: ۱۲)

یکی دیگر از افرادی که در این زمینه اظهار نظر کرده است و در ادبیات زبان‌شناسی به ندرت به آن اشاره می‌شود، سوسور است. لاینز (۱۹۸۱: ۲۲۲) می‌گوید:

دیدگاه سوسور درباره منحصر به فرد بودن سامانه^{۲۶} های زبانی و رابطه میان ساخت [زبانی] و جوهر به طور طبیعی ما را به انگاره نسبت زبانی رهنمون می‌شود: انگاره‌ای که مطابق با آن، ویژگی‌های همگانی به جز ویژگی‌های عام نشانه شناختی همچون اعتباری بودن، زایایی، دوگانگی و تجزیه پذیری برای زبان‌های انسانی را نمی‌توان متصور دانست. (لاینز ۱۹۸۱: ۲۲۲)

در این مقاله مجالی برای بررسی گسترده پیشینه تاریخی روابط میان زبان، فرهنگ و شناخت نیست^{۲۷}. در آنچه ارائه شده است، به ندرت می‌توان تمایز بارز و قاطعی میان الگوهای فرهنگی و الگوهای شناختی/فکری یافت؛ به این ترتیب برای بسیاری از زبان‌شناسان فرهنگ الگوهای جمعی شناخته شده است^{۲۸} (انفیلد^{۲۹}، ۲۰۰۲: ۴).

²⁵ J. Lyons

^{۲۶} نگارنده "سامانه" را معادل system در زبان انگلیسی در نظر گرفته است. اگرچه در زبان فارسی در حوزه زبان‌شناسی برای این واژه در انگلیسی معادل‌های "دستگاه" و "نظام" به کار گرفته شده است، اما نگارنده معتقد است دو واژه اخیر هرکدام دارای معانی ضمنی خاص خود می‌باشند و بهترین معادل سامانه است.

^{۲۷} برای بررسی دقیق انواع موجیبت زبانی ر.ک. زاهدی (۲۰۰۸).

^{۲۸} سایپر (۱۹۹۴: ۳۴) فرهنگ را متشکل از اجماع (consensus) و تصدیق (sanction) مترتب بر معانی می‌پندارد.

²⁹ N. J. Enfield

یکی از گمانه‌زنی‌های بارز و معروف قرن بیستم، فرضیه ساپیر - وورف است. ساپیر که در سنت مردم شناسی بواز^{۳۰} به بررسی زبان می‌پرداخت، مدعی شد فرهنگ بر زبان تأثیرگذار است؛ از نظر وی فرهنگ فقط شامل افعال و اعمال صرف جامعه یا جماعتی از مردم نیست، بلکه شامل معنای رفتار آنان نیز می‌شود (انفیلد، ۲۰۰۲: ۴۰). وی (ساپیر، وورف، ۱۹۵۶: ۲۱۹-۲۲۱) مدعی شد که زبان تعیین کننده الگوهای متداول شناختی/فکری است و بدین گونه اصل نسبیّت و موجبیت خود را ارائه کرد که بر اساس آن کاربران و گویشوران دستورها و زبان‌های مختلف تحت تأثیر دستور و زبانی که به کار می‌برند، به صورت‌های مختلف جهان را مشاهده می‌کنند؛ به عبارت دیگر از جهان بینی‌های^{۳۱} مختلفی برخوردار می‌شوند. بدین ترتیب، در فرهنگ بر زبان و زبان بر تفکر تأثیر می‌گذارد^{۳۲}.

از نظر چامسکی چنین دیدگاهی که شامل نگرش‌های نسبیّت گرایانه^{۳۳} و ضد همگانی گرا^{۳۴} است، به طور عام با نگرش ضد ذهن گرایانه^{۳۵} ساختارگرایی آمریکایی بلومفیلدی^{۳۶} و نگرش‌های ارتباطی اجتماعی کارکردگرایان^{۳۷} به طور خاص مجموعه‌ای را تشکیل می‌دهد که وی آن را رویکرد زبان بیرونی شده^{۳۸} می‌نامد. (چامسکی، ۱۹۸۶: ۱۶) این رویکرد در مقابل رویکرد مورد نظر چامسکی قرار می‌گیرد که وی از آن با عنوان زبان درونی شده^{۳۹} یاد می‌کند. رویکرد اخیر دارای بنیادی ژنتیکی - فردی است.

³⁰ F. Boas

³¹ World-views

³² باید توجه داشت آنچه مورد نظر وورف بوده است. در سال‌های بعد از وی دارای متغیرهای مختلف گردیده است. برخی از آن‌ها را می‌توان در آثاری نظیر لوسی (۱۹۹۲)، گامپرز و لوینسون (۱۹۹۶)، لی (۱۹۹۶؛ ۲۰۰۰) و گودارد (۲۰۰۳) یافت.

³³ Relativist

³⁴ Anti-Universalist

³⁵ Anti-Mentalist

³⁶ Bloomfieldian American Structuralism

³⁷ Functionalists

³⁸ Externalized Language

³⁹ Internalized Language

بررسی دیدگاه‌ها

تمایز دوگانه زبان بیرونی شده و زبان درونی شده چامسکی را شاید بتوان تمایزی مفید در دهه ۱۹۹۰، دانست، اما چنین تمایزی در دهه اول قرن بیست و یکم ساده‌سازی غیرسودمندی محسوب می‌شود. نه تنها نگرش‌های موجود در رویکرد زبان بیرونی شده از یکدیگر متفاوت‌اند، بلکه رویکرد زبان درونی شده را نیز دیگر نمی‌توان دربرگیرنده یک نوع نگرش در حوزه زبان شناسی چامسکیایی^{۴۰} دانست. در رویکرد اخیر، به غیر از دیدگاه‌های چامسکی^{۴۱}، دیدگاه پینکر و جکنداف، پینکر و بلوم^{۴۲} و یوری اگه رکا^{۴۳} مطرح‌اند. در این مقاله نگارنده به جای بهره‌مندی از تمایز فوق، سه تمایز دیگر را پیشنهاد می‌کند: ۱- تمایز میان نگرش‌های مبتنی بر وجود رابطه میان فرهنگ و زبان، در مقابل نگرش مبتنی بر نبودن رابطه میان این دو ۲- تمایز میان نگرش همسازی - فراگشتی^{۴۴} در مقابل نگرش دگرسازی^{۴۵} زبان ۳- تمایز میان نگرش انگیختگی اجتماعی - ارتباطی^{۴۶} زبان در مقابل انگیختگی زیستی - ژنتیکی^{۴۷}. باید توجه داشت که در ارائه تمایزهای فوق، نگارنده به نگرش‌های اصلی اکتفا می‌کند، زیرا بیان و بررسی تمامی این رویکردها حتی از گنجایش یک کتاب هم بیشتر است.

Chomskyan Linguistics^{۴۰} برای توضیح بیشتر در باره تکوین و تحول آن ر. ک. زاهدی (۲۰۰۶).

^{۴۱} خود چامسکی از سال ۱۹۹۸ تا کنون نظرات مختلف و تا حدودی سردرگم‌کننده ارائه کرده است که به آن‌ها خواهیم پرداخت.

^{۴۲} S. Pinker and P. Bloom

^{۴۳} J. Uriagereka

^{۴۴} Adaptational- Evolutionary

^{۴۵} Exaptational

^{۴۶} Social- Communicative

^{۴۷} Biological-Genetic

بررسی نگرش‌های مطرح دربارهٔ رابطهٔ میان زبان، شناخت و فرهنگ

دیدگاه‌های موجود در مورد رابطهٔ میان زبان، شناخت و فرهنگ خود به سه زیر گروه قابل تقسیم بندی اند: دیدگاه‌هایی که زبان را تعیین کننده می‌دانند و دیدگاه‌هایی که شناخت در مفهوم عام و فرهنگ در مفهوم خاص را تعیین کننده می‌دانند و دیدگاهی که هر کدام را حوزه‌ای مستقل می‌شمارد.

زبان، تعیین کنندهٔ شناخت و فرهنگ

اگر فرهنگ را مجموعه‌ای از تفکرهای جمعی و در واقع شناخت و عملکرد شناخت - بنیاد اجتماعی بدانیم^{۴۸}، اصلی‌ترین فرضیه، همان فرضیه وورف^{۴۹} است. این فرضیه خود از دو بخش تشکیل می‌شود. یک بخش آن نسبت گرایی زبانی^{۵۰} یا همان ضدهمگانی گرایی زبانی^{۵۱} و دیگری موجبیت زبانی^{۵۲} است. ضدهمگانی گرایی زبانی به این نظر باز می‌گردد که زبان‌ها به طور بنیادین و غیرقابل پیش بینی از یکدیگر متفاوت‌اند و در این باره محدودیتی را نمی‌توان اعمال کرد. موجبیت زبانی نیز این نظر را بیان می‌کند که زبان تفکر را تعیین می‌کند. بخش اول فرضیه ساپیر - وورف تا حدود بسیار زیادی نشأت گرفته از دیدگاه‌های مردم شناسان، به ویژه مردم شناسان تجربه‌گرا^{۵۳} است و بسیاری همچون پینکر آن را زیرمجموعه یا پیامد موجبیت زبانی می‌دانند. دربارهٔ موجبیت زبانی بررسی‌های فراوانی از ۱۹۵۰، انجام شده است و می‌توان گفت زبان شناسان دیگر به تعیین کننده بودن زبان اعتقاد ندارند. به عبارت دیگر، این فرضیه از سه نسخه قوی، ضعیف و شناختی^{۵۴} برخوردار است. در نسخهٔ قوی آن، زبان تعیین کنندهٔ تفکر است. در نسخه ضعیف آن، زبان بر تفکر تأثیر

^{۴۸} برداشت حاضر برگرفته از لیتون (۱۹۹۷) است.

^{۴۹} همان فرضیه ساپیر - وورف است.

^{۵۰} Linguistic Relativism

^{۵۱} Linguistic Anti-Universalism

^{۵۲} Linguistic Determinism

^{۵۳} Empiricist Anthropologists

^{۵۴} Strong, Weak and Cognitive Versions

می‌گذارد و در نسخه شناختی که هانت و آنیولی ۵۵ آن را مطرح کردند، زبان احتمال فکر کردن به شیوه‌ای خاص را افزایش یا کاهش می‌دهد. لاند ۵۶ می‌گوید:

هانت و آنیولی تفاوت‌های موجود را در توانایی محاسباتی میان سخنگویان زبان‌های مختلف توصیف می‌کنند. برای مثال، کودکان انگلیسی زبان ناچارند مجموعه پرتعدادی از واژه‌ها را بیاموزند که به اعداد اشاره می‌کنند. کودکان انگلیسی زبان، علاوه بر واژگان مربوط به اعداد اصلی ۰ تا ۹، ۱۰، ۱۰۰ و غیره باید کلمات جداگانه‌ای را برای ارجاع به ۱۱ تا ۱۹ و نیز ۲۰، ۳۰... ۹۰ بیاموزند. برخلاف کودکی که چینی می‌آموزد تنها باید چهارده واژه اصلی را یاد بگیرد (۰ تا ۱۰، ۱۰۰، ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰). برای عدد ۱۱ کلمه خاصی در زبان چینی وجود ندارد، بلکه ۱۱ معادل ۱۰ به علاوه ۱ است. هنگام یادگیری حساب، کودکان انگلیسی زبان در ابتدا با یادگیری اعداد ۱۱ تا ۱۹ مشکل دارند، اما کودکان چینی با مشکلی مواجه نیستند. احتمال می‌رود این امر بیان‌کننده هزینه بیشتری باشد که یادگیری واژگان مربوط به اعداد می‌طلبد.

(لاند، ۲۰۰۳: ۲۰)

باید توجه کرد که در نسخه شناختی، بخش اول فرضیه سایپر - وورف که همان ضدهمگانی گرایب زبانی است مورد توجه قرار نمی‌گیرد یا کنار گذاشته می‌شود. لاند در بررسی نسخه شناختی این فرضیه می‌گوید "هانت و آنیولی به میزان سادگی یا دشواری طرز فکرها با عنوان هزینه محاسباتی اشاره می‌کنند و معتقدند که همین هزینه است که احتمال تفکر به شیوه‌ای خاص را تحت تأثیر قرار می‌دهد." (لاند، ۲۰۰۳: ۱۹)

بر اساس نسخه شناختی، اگر زبانی برای توصیف شی یا پدیده‌ای واژه یا عبارتی داشته باشد، اما زبانی دیگر برای همان شی یا پدیده، واژه یا عبارتی نداشته باشد، برای گویشوران زبان نخست سخن گفتن در مورد شی یا پدیده مذکور آسان تر است، چرا که هزینه آن کمتر است. در حوزه رویکرد شناختی به فرضیه سایپر - وورف، پژوهش‌های فراوانی انجام شده است. مهم‌ترین آن‌ها پژوهش‌های برودیتسکی^{۵۷} درباره جنسیت زبانی و پژوهش‌های مربوط به حوزه قوم - نحو است که از آن میان می‌توان به بررسی لنگر^{۵۸} و ویرزبیکا^{۵۹} اشاره کرد.

⁵⁵ E. Hunt and F. Agnoli

⁵⁶ N. Lund

⁵⁷ L. Boroditsky

⁵⁸ R. W. Langacker

شایان توجه است که در این بررسی‌ها رویکرد ضدهمگانی گرا مطرح نیست و حتی در مورد بررسی‌های لنکر و ویرزیکا، ساختاری معنایی و همگانی برای زبان متصور است که حوزه شناخت انسان را در برمی‌گیرد. همچنین، در این بررسی‌ها فقط به واژگان محدود نمی‌شود و به گفته انفیلد، نشانگرهای فرهنگی در ساختار نحوی و ساخت‌واژی زبان نیز وجود دارند (انفیلد، ۲۰۰۲: ۲۳۲) و از نظر وارداف^{۶۰}، بسیار قوی‌ترند. (وارداف، ۱۹۹۸: ۲۱۸)

شناخت و فرهنگ، تعیین‌کننده زبان

لوی اشترواس^{۶۱} در شاربونیه^{۶۲} می‌گوید: (اشترواس، ۱۹۶۱: ۱۸۸)

تمام آنچه که می‌دانیم این است: همه کسانی که روی سیاره زمین زندگی کرده‌اند، حتی قدیمی‌ترین و بدوی‌ترین انسان‌ها، با مفهوم زبان فراگفته آشنایی داشته‌اند و همچنین پیدایش زبان به طور دقیق با پیدایش فرهنگ مقارن بوده است.

از این منظر، پیدایش زبان نه تنها وابسته به پیدایش فرهنگ است، بلکه به دلیل آن صورت گرفته است. همچنان که نوبل و دیویدسون^{۶۳} معتقدند: (نوبل و دیویدسون، ۱۹۹۶: ۲۱۴)

زبان محصول اکتشافات رفتاری است تا نتیجه رخدادهای زیستی... [زبان] بیش از آن که محصول رویدادهای زیست‌شناختی باشد، نتیجه کشف‌های رفتاری است. تغییرات فراگشتی زیست‌شناختی زمینه را برای شکل‌گیری رفتار زبانی به گونه‌ای که امروز وجود دارد پدید آورد: استفاده از مجرای گفتاری - شنیداری همراه با زمان یادگیری طولانی در دوران نوزادی در یک بافت اجتماعی. طبیعت زبان به منزله یک سامانه ارتباطی نمادین، موجب خلق ذهن انسانی شده است که قابلیت تطابق با محیط‌های مختلف و عمل کردن در آن‌ها را دارد. این ذهن قادر به تجسم مفاهیم، تشخیص ما از آن‌ها، اختراع قدرت‌های ماورا طبیعت، بررسی اعمال خود و کاویدن گذشته است.

⁵⁹ A. Wierzbicka

⁶⁰ R. Wardhaugh

⁶¹ C. Levi-Strauss

⁶² G. Charbonnier

⁶³ W. Noble and I. Davidson

به عبارت دیگر، به عقیده این گروه، زبان اختراعی فرهنگی است. همین گروه معتقدند ماهیت زبان به منزله نظامی ارتباطی از نمادها، ذهن انسان را به صورتی خلق کرد که قادر است برای بافت‌های مختلف طراحی کند. در شرح و بسط این دیدگاه دسال^{۶۴} می‌نویسد:

اگر چنین فرضی را بپذیریم، امکان مشخص کردن زمان پیدایش زبان در گذشته بشر با استفاده از زمان پیدایش فرهنگ وجود دارد. برخی از مؤلفان، با تکیه بر اهمیت پدیده تاریخی بسیار مهمی که حدود ده‌ها هزار سال پیش رخ داده است، زبان را - آن گونه که ما می‌شناسیم - اختراعی فرهنگی می‌دانند. برای نمونه، ویلیام نوبل روانشناس و آین دیویدسون باستان‌شناس معتقدند پیدایش زبان به چندین هزارسال پیش از انقلاب عصر حجر برمی‌گردد. حال آن‌که این دو شخصیت به خوبی مطلع هستند که عمر هوموساپینس‌ها در واقع دوبرابر این زمان است. یکی از دلایل چنین اعتقادی مشاهده تغییرات بزرگ در تاریخ بشر در این برهه زمانی خاص است. چند ده هزارسال پیش، در تمامی سیاره‌ای که انسان‌ها در آن حضور داشته‌اند، چیزی شبیه به یک انقلاب فرهنگی اساسی اتفاق افتاده است. (دسال، ۲۰۰۷: ۴۳)

نقطه قوت این دیدگاه از نظر دسال آن است که پیدایش زبان در گونه انسانی را به ظاهر حل می‌کند. گونه‌ای که بدون هیچ تغییر شناختی عمده‌ای، در یک برهه زمانی ناگهان به صورت قابل توجهی بر محیط اطرافش تسلط می‌یابد، هنر را کشف می‌کند و اولین زمینه‌های آشنایی خود با معنویت را رقم می‌زند. با بررسی دقیق‌تر این دیدگاه می‌توان دید که ادعا می‌کند زبان محصول اکتشافات رفتاری و فرهنگ است و هم زبان را دلیل به وجود آمدن این جهش فرهنگی می‌داند. همچنین، این دیدگاه معتقد است زبان ذهن را به وجود آورده است. بدین ترتیب، می‌توان مشاهده کرد که هم فرهنگ، زبان را به وجود می‌آورد و هم زبان، فرهنگ و شناخت را که این یک دور است.

علاوه بر دیدگاهی‌های فوق در بررسی این نوع تعامل میان زبان و فرهنگ، می‌توان به مالینوفسکی اشاره کرد. مالینوفسکی^{۶۵} (۱۹۲۳) آن گونه که در هلیدی^{۶۶} نقل شده است، می‌نویسد:

⁶⁴ J. L. Dessalles

⁶⁵ B. Malinowski

⁶⁶ M. A. K. Halliday

زبان و ساختار آن بازتابی از مقوله‌های واقعی‌اند که از طرز برخورد‌های عملی کودک به دست می‌آیند. ... اگر نظریه ما درست باشد، چارچوب اصلی دستور به طور عمده برگرفته شده از کاربردهای اولیه زبان است. (هلیدی ۲۰۰۳: ۳۴۴)

هلیدی در تفسیر و بسط گفته‌های مالینوفسکی می‌افزاید:

از دیدگاه مالینوفسکی تمام کاربردهای زبانی در خلال مراحل فراگشت فرهنگی آن تأثیر خود را بر ساختار زبانی گذاشته‌اند. (هلیدی، ۲۰۰۳: ۳۴۴)

بدین ترتیب می‌توان دید که از دیدگاه افرادی همچون هلیدی و مالینوفسکی نیز زبان شکل گرفته و متأثر از فراگشت فرهنگی است.

با بررسی دیدگاه‌های ون ولین و لاپولا^{۶۷} می‌توان دید که دیدگاه‌های کارکردگرا خود طیفی را تشکیل می‌دهند که آن انگیزتگی بیرونی فرهنگی - کارکردی و انگیزتگی شناختی - معنایی وجود دارد. (ون ولین و لاپولا ۱۹۹۷: ۱۱-۱۵). برای نوع اول می‌توان دیدگاه هلیدی را ارائه کرد:

فراگشت^{۶۸} زبان با هدف برطرف کردن نیازهای انسان صورت گرفته است. از همین رو نحوه شکل‌گیری و سامان‌یابی آن ماهیتی کارکردی دارد نه قراردادی. یک دستور کارکردی در واقع دستوری طبیعی است که در آن هر عنصری را می‌توان با توجه به کارکرد زبان توضیح داد و تشریح کرد. ... جهت‌گیری کلی این است که زبان به منزله پدیده‌ای اجتماعی (نه فردی) در نظر گرفته شود و نظریه‌پردازی در مورد منشأ و مراحل فراگشت آن نیز در پرتو همین دیدگاه و با استفاده از توضیح‌های جامعه‌شناسان (نه روان‌شناسان) صورت گیرد. در عین حال بررسی زبان را می‌توان در یک چارچوب کلی شناختی نیز مد نظر قرار داد.

(هلیدی، ۱۹۸۵: xiii و xxx)

از گروه دوم که همان دیدگاه انگیزتگی شناختی - معنایی است نیز می‌توان لنگر را نام برد. به عقیده وی:

⁶⁷ R. D. Van Valin and R. J. LaPolla

⁶⁸ نگارنده فراگشت را معادل واژه evolution در انگلیسی به کار برده است. در زبان فارسی در مقابل این واژه بیشتر از تکامل استفاده می‌شود، اما نگارنده معتقد است واژه تکامل معادل نه تنها نادقیق، بلکه نادرستی برای آن است.

زبان را نمی‌توان مستقل و خودشمول دانست و نمی‌توان گفت که امکان توصیف آن بدون استفاده از ارجاع به پردازش شناختی ممکن است (صرف نظر از این که چیزی به منزله قوه زبانی در نظر گرفته می‌شود یا خیر). وجود ساختارهای دستوری را نمی‌توان به معنای وجود یک سامانه صوری مستقل یا سطح بازنمایی در نظر گرفت. این‌ها را باید سامانه‌هایی به صورت توارثی نمادین دانست که موجبات ایجاد ساختار و نمادسازی متعارف محتوای ادراکی را فراهم می‌کنند. واژگان، ساخت‌واژه و نحو به منزله بخشی از طیف واحدهای نمادین در واقع تنها نتیجه یک تقسیم بندی قراردادی‌اند. سخن گفتن از واحدهای دستوری بدون ارجاع به ارزش معنایی آن‌ها کاری عبث و مانند نگارش فرهنگ واژگانی است که معانی واژه‌ها در آن آورده نشده است.

(لنگر، ۱۹۹۰: ۱)

دیدگاه خودون ولین و لاپولا در میان این طیف قرار می‌گیرد:

از نظر دستور نقش و ارجاع^{۶۹}، زبان سامانه‌ای از فعالیت‌های اجتماعی ارتباطی است و از همین رو، تحلیل کارکردهای ارتباطی ساختارهای دستوری نقش بسیار مهمی در توصیف نظری این ساختارها ایفا می‌کند... زبان، یک سامانه است و دستور نیز، به مفهوم به کاررفته در سنت ساختارگرایان یک سامانه است. آنچه که دستور نقش و ارجاع را از سایر دیدگاه‌ها متمایز می‌کند... این است که ساختارهای دستوری را تنها می‌توان در پرتو توجه به کارکردهای معنایی و ارتباطی آن‌ها درک کرد. با توجه به روابط انتزاعی همنشینی و جانشینی که سامانه ساختاری را تعیین می‌کند، دستور نقش و ارجاع نه تنها با رابطه میان رخداد تئامان و ترکیب در اصطلاح صوری آن سروکار دارد، بلکه به جنبه‌های معنایی و کاربردی این روابط نیز توجه می‌کند. (ولین، ۱۹۹۳:

(۲)

دیدگاه قوم - نحوی ویرزبیکا را می‌توان با دیدگاه میانی ون ولین و نیز دیدگاه شناختی لنگر همسو دانست. اگرچه قوم - نحو در دو مفهوم خاص و عام قابل طرح است، مفهوم اصلی آن که ویرزبیکا بیان می‌کند همان مفهوم خاص و محدود آن است. ویرزبیکا در بررسی معنایی ساخت‌های سببی در زبان انگلیسی نشان می‌دهد که این ساختارها دربرگیرنده ارزش‌های استقلال و خوداتکایی در تعامل فردی میان گویشوران این زبان

⁶⁹ Role and Reference Grammar

است.^{۷۰} در بررسی دیگری وی نشان می‌دهد که ارزش‌های فرهنگی بسیار مهمی در سازه‌های دستوری زبان روسی رمزگذاری شده‌اند. بدین ترتیب وی می‌گوید مضمون اصلی قوم - نحو آن است که "هر زبانی در ساختار خود دربردارنده نوعی جهان بینی و فلسفه خاص است" (ویرزبیکا، ۱۹۷۹: ۳۱۳). بدین ترتیب وی استدلال می‌کند "از آن جا که ساخت‌های نحوی یک زبان دربرگیرنده معانی خاص زبانی و همچنین تدوین کننده طرز فکرهای متفاوت هستند، نحو یک زبان تا حد زیادی تعیین کننده برش شناختی آن زبان است" (ویرزبیکا، ۱۹۷۹: ۳۱۳).

باید توجه داشت که در رویکرد ویرزبیکا هسته‌ای همگانی وجود دارد که این هسته معنایی است نه نحوی. به عبارت دیگر، تمامی زبان‌ها دارای هسته برگردان‌پذیر معنایی هستند. از این منظر دیدگاه ویرزبیکا بسیار مشابه دیدگاه لنگکر است. از نظر لنگکر "نمادسازی مستقیم مفاهیم فرهنگ - وابسته را می‌توان در سازوکارهای دستوری مشاهده کرد..." وی معتقد است که اگرچه مدل‌های شناختی نقش اصلی خود را در حوزه معنایی پیش گونه^{۷۱} ایفا می‌کنند و "بدین ترتیب خود انتزاعی و تا حدود زیادی مقدم بر فرهنگ‌اند، اما بررسی سازوکارهای دستوری نشان می‌دهد که عوامل فرهنگی نقش خود را یا در شکل‌گیری این مدل‌ها یا در بسط آن‌ها به موارد غیرپیش‌گونه‌ای^{۷۲} ایفا می‌کنند"^{۷۳} (لنگکر ۱۹۹۴: ۴۴).

زبان، شناخت و فرهنگ: حوزه‌های مستقل

دیدگاه چامسکی را به‌ویژه از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۹۵، می‌توان یکی از دیدگاه‌هایی قوی دانست که در آن زبان مستقل از بافت اجتماعی بررسی می‌شود. تا شکل‌گیری دیدگاه کمینه‌گرا و بسط آن از سال ۱۹۹۵، زبان در دیدگاه چامسکی و همکاران و پیروان او خاستگاهی زیستی داشت که در رویکرد اصول و پارامترها به‌ویژه در

^{۷۰} ر. ک. ویرزبیکا (۲۰۰۲)

^{۷۱} Prototype

^{۷۲} Non-Prototypical

^{۷۳} از آثار و بررسی‌های دستوری لنگکر در این مورد می‌توان به بررسی ساخت‌های مکانی انگلیسی و میکستک (Mixtec) در سال ۲۰۰۲ اشاره کرد.

قالب نظریه حاکمیت و وابستگی تکوین و گسترش یافت. حتی در اوایل دوره برنامه کمینه‌گرا به‌ویژه تا ۱۹۹۸، می‌توان دیدگاه مستقل بودن زبان از بافت اجتماعی و کارکرد - مستقل بودن آن را به‌وضوح دید. در ۱۹۸۱ و پس از دل‌هایم که تمایز میان توانش زبانی در مقابل توانش ارتباطی را مطرح کرد، چامسکی به صراحت از حوزه عملکرد اجتماعی سخن گفت، اما مبحث کارکرد اجتماعی آن را که در اصطلاح وی جزئی از توانش کاربردشناختی است، مستقل از توانش دستوری دانست و معتقد بود که دستور به منزله بنیاد زبان، جایگاهی مستقل از عملکرد آن دارد و انگیزه وجود دستور را نمی‌توان به شرایط خارج از دستور در معنای شرایط بافتی - اجتماعی نسبت داد.

یکی از پیروان اصلی وی در این حوزه و تا شکل‌گیری برنامه کمینه‌گرا، پینکر است. وی در اثر ۱۹۹۴ خود به طور کامل نظریه نسبیت و موجیبت زبانی وورف را به نقد می‌کشد و پیش از این نیز در پینکر و بلوم به صورت گسترده و دقیق‌تر آن را نفی می‌کند. دیدگاه پینکر در این دوره با دیدگاه چامسکی فقط در یک جنبه تفاوت دارد و آن فراگشت زبان است. پینکر و بلوم معتقدند که دلیل شکل‌گیری زبان، فراگشتی - همسازی است. در صورتی که چامسکی تا سال ۲۰۰۰ به صورت غیرصریح به غیرهمساز محور بودن تکوین زبان معتقد است. از نظر پینکر فرضیه نسبیت زبانی نتیجه مکتب بواز است و بخشی از تلاش این مکتب نشان می‌دهد فرهنگ‌های رشد نیافته به همان درجه از پیچیدگی و کمال برخوردارند که فرهنگ‌های اروپایی (پینکر، ۱۹۹۴: ۵۴). در تأیید نظر پینکر به نقل از پالام^{۷۴} گفت:

یکی از موارد تأسف آوری که در مورد انتقال و تشریح این ادعای غلط باید بدان اشاره کرد، این است که حتی اگر ریشه‌های بسیاری برای انواع مختلف برف در برخی زبان‌های قطب شمال وجود داشت، از دیدگاه عینی گرا، این مطلب اهمیت خاصی نداشت و تنها به منزله واقعیتی روزمره و معمولی محسوب می‌شود. پرورش دهندگان اسب از اسامی مختلفی برای زاییدن، اندازه‌ها و سن اسب‌ها استفاده می‌کنند. گیاه‌شناسان از نام‌های متعددی برای شکل برگ‌ها بهره می‌گیرند. طراحان دکوراسیون داخلی نام‌های خاصی را به انواع مختلف رنگ بنفش مایل به ارغوانی اختصاص می‌دهند، چاپگرها از نام‌های مختلف و متعددی برای قلم‌ها (Carlson, Garamond, Helvetica, Times Roman...) استفاده می‌کنند؛ طبیعی است ... آیا آنچه که در مورد چاپگرها نوشته می‌شود از همان نوع درهم ریختگی است که درباره [زبان] اسکیموها در کتاب‌های کم کیفیت زبان‌شناسی به نگارش در می‌آید؟ برای

⁷⁴ G. K. Pullum

مثال، گزیده‌ای از یک کتاب درسی زبان‌شناسی را که به صورت تصادفی انتخاب شده است، در نظر بگیرید: "پر واضح است که در فرهنگ اسکیموها... برف از اهمیت بسیاری برخوردار است به گونه‌ای که فضایی مفهومی که در زبان انگلیسی در یک واژه و در یک تفکر گنجانده می‌شود، در این زبان چندین طبقه متمایز را در بر می‌گیرد..." فرض کنید بخوانیم: "پر واضح است که در فرهنگ چاپگرها، قلم‌های مختلف از اهمیت بسیاری برخوردارند؛ به گونه‌ای که فضایی مفهومی که در زبان انگلیسی در یک واژه و در یک تفکر گنجانده می‌شود، در این زبان چندین طبقه متمایز را در بر می‌گیرد..." حتی اگر این گفته درست باشد، کاملاً بی‌ربط است. (پالام، ۱۹۹۱: ۱۶۶-۱۶۵)

چامسکی در تمثیلی می‌گوید:

فرض کنید یک موجود نخستین باستانی دارای تمامی اجزای معماری ذهنی انسان، ولی بدون قوه زبانی وجود داشته باشد. چنین موجودی با ما در حالات ادراکی، عقاید و خواسته‌ها، امیدها و ترس‌ها مشترک است، بدون این که آن‌ها را از طریق زبان شکل داده یا منتقل کرده باشد. شاید این موجود دارای آنچه که جری فودور^{۷۵} آن را زبان تفکر می‌نامد، بود، اما هیچ راهی برای ایجاد عبارت‌های زبانی مربوط به افکار ایجاد شده از طریق زبان نداشت. (چامسکی، ۱۹۹۸: ۷۷)

نگرش‌های فراگشتی - همسازی در مقابل نگرش‌های دگرسازی

در بخش ۲ گفته شد، یکی از متغیرهای مطرح در بررسی رابطه میان زبان، فرهنگ و شناخت، تمایز میان دو نگرش همسازی در مقابل دگرسازی است. می‌توان در یک تقسیم بندی اولیه گفت کلیه رویکردهای کارکردگرا مانند رویکردهای هیلیدی و ون ولین از نگرش‌های همسازی‌اند. درحالی که نگرش‌های صورت‌گرا خود به دو دسته تقسیم بندی می‌شود: رویکردهای معتقد به همسازی و رویکردهای معتقد به دگرسازی. اگرچه نمی‌توان به طور کامل چامسکی را غیرفراگشتی دانست، اما دیدگاه وی بیشتر با دیدگاه دگرسازی انطباق دارد تا با نگرش همسازی.

رویکردهای کارکردگرا

⁷⁵ Jerry Fodor

زبان در رویکردهای کارکردگرا انگیزتگی اجتماعی دارد و همان گونه که در بخش ۵ خواهیم دید، اصلی ترین نقش آن، ایجاد ارتباط اجتماعی است. در این گونه رویکردها، زبان به دلیل ایجاد ارتباط اجتماعی میان انسانها پدید آمده است و از این رو، این دیدگاهها زبان را حاصل تعامل اجتماعی انسان می دانند. هلیدی زبان را یک نظام نشانه‌ای اجتماعی می داند و تحول آن را ناشی از تحول اجتماعی انسان می شمارد. این نگرش بیرونی به زبان، تحول آن را تحولی بیرونی به حساب می آورد. وی با اشاره به رابطه میان زبان و کارکردهای آن، سؤالاتی مطرح می کند و می نویسد:

اگر فراگشت زبان با هدف انجام کارکردهایی صورت گرفته که به طور کلی می توان آن‌ها را کارکردهای اجتماعی نامید، سؤال این جاست که آیا نتیجه مطلوب در این زمینه به دست آمده و فراگشت مزبور تأثیر لازم را گذاشته است؟ آیا می توان گفت که ماهیت زبان تحت تأثیر موارد استفاده آن شکل گرفته و تعیین شده است؟ آیا بازتاب کارکردهای اجتماعی زبان را می توان در نظام درونی آن به منزله سامانه مشاهده کرد؟

(هلیدی، ۱۹۷۳: ۳۰۰)

هلیدی با توجه به نتیجه‌گیری‌های مالینوفسکی در مورد منشأ کارکردی سامانه زبان که بر اساس مطالعات وی بر زبان کودکان انجام گرفته است، ادامه می دهد:

سامانه درونی زبان به صورت تصادفی شکل نمی گیرد. این نظام در واقع، برای تحقق کارکردهای مربوط به زندگی اجتماعی بشر شکل می گیرد؛ یعنی همان کارکردهایی که فراگشت زبان برای دستیابی به آن‌ها انجام می شود.

(هلیدی، ۱۹۷۳: ۳۰۲)

بنابر این اظهارات، می توان گفت که زبان به طور دائم در حال تحول است و شکل آن بر اساس موارد استفاده‌ای که دارد، تعیین می شود.

به گفته ولتولینی^{۷۶} (ولتونینی، ۲۰۰۱: ۹۶):

زبان انسانی، آن گونه که تحلیل‌گران ادراکی در نظر گرفته می گیرند، مفهومی اجتماعی است. هرچیزی که با عنوان زبان انسانی تعریف و شناخته می شود، باید به شکلی به یک اجتماع ارجاع داده شود. هیچ ساختار شبه زبانی را که تنها یک نفر مورد استفاده قرار

⁷⁶ A. Voltolini

می‌دهد، نمی‌توان یک زبان انسانی به حساب آورد، مگر این که افرادی دیگر نیز در گذشته، حال یا آینده از آن استفاده کرده باشند. این بدان معنی است که مطالعه زبان انسانی بدون توجه به جنبه کارکرد ارتباطی آن کاری بسیار دشوار است. (ولتونینی، ۲۰۰۱: ۹۶)

رویکردهای صورت‌گرا

در آغاز باید گفت که منظور از این رویکردها، رویکردهای صورت‌گرایانه‌ای است که در چارچوب خردگرایی^{۷۷} وجود دارند و دیدگاه‌های صورت‌گرایانه تجربه‌گرا^{۷۸} همچون دیدگاه ساخت‌گرایانه بلومفیلدی را شامل نمی‌شوند. در چارچوب رویکردهای صورت‌گرایانه خردگرا دو دیدگاه به صورت خاص دیده می‌شوند: دیدگاه فراگشتی - همسازی و دیدگاه دگرسازی.

دیدگاه دگرسازی صورت‌گرا

یوری آگه رکا و کارسترز - مکاریتی^{۷۹} به این دیدگاه معتقدند. این نگرش بیان می‌کند که ویژگی‌های ساختاری اصلی قوه زبانی انسان، منطقی کارکرد بنیاد ندارند.

دگرسازی^{۸۰} را گولد و وربا^{۸۱} چنین تعریف می‌کند: ویژگی‌هایی که برای کاربردهای دیگر یا هیچ کاربردی تحول یافته و سپس برای نقش کنونی خود هم‌گزینی شده‌اند. بدین ترتیب این ویژگی‌ها برای نقش کنونی خود سازگاراند^{۸۲}، اما برای آن طراحی نشده‌اند و در نتیجه همساز^{۸۳} آن نیستند. این ویژگی‌ها سازگاری خود را مدیون ویژگی‌هایی هستند که به دلایل دیگر وجود دارند و بدین ترتیب سازگاری آن‌ها به دلیل دیگری است^{۸۴} ... همسازی^{۸۵} نقش مند است [در صورتی که] دگرسازی اثرمند است. (گولد و وربا، ۱۹۹۸: ۵۵)

⁷⁷ Rationalism

⁷⁸ Empiricist

⁷⁹ A. Carstairs-McCarthy

⁸⁰ Exaptation

⁸¹ S. J. Gould and E. S. Vrba

⁸² Aptus

⁸³ Ad-Aptus

⁸⁴ Ex-Aptus

چامسکی نیز اگرچه در آغاز دارای دیدگاهی فراگشتی بود، اما به تدریج به دیدگاه دگرسازی نزدیک تر شد.^{۸۶}

فراگشت فرصت طلب است، مخترعی است که تلاش می‌کند با استفاده از تمامی موادی که در اختیار دارد، جفت و جور کردن آن‌ها و با اعمال تغییراتی جزئی کمی بهتر از گذشته عمل کند... زبان انسان فراتر از محدوده فرآیندهای فراگشتی قرار می‌گیرد. (چامسکی، ۱۹۹۸: ۱۶)

دیدگاه دگرسازی در چامسکی آن چنان که در هیچف^{۸۷} به چشم می‌خورد مبتنی بر ویژگی بازگشت است. از این منظر، فراگشت ویژگی بازگشت^{۸۸} به منزله صفت مشخصه قوه زبانی خاص، ممکن است به دلایلی غیر از زبان صورت گرفته باشد. به طور مشخص، ویژگی بازگشت می‌توانست در دیگر حیوانات برای حل مشکلات محاسبه‌ای مانند راهبری، کمی سازی عددی یا ارتباط اجتماعی در قالب پودمانی که در مقابل دیگر سامانه‌ها نفوذناپذیر بوده است، شکل گیرد. این امکان وجود دارد که طی مراحل فراگشت، سامانه پودمانی و حوزه وابسته ویژگی بازگشت به تدریج نفوذ پذیر شود و حوزه وابستگی آن کاهش یابد. این امر باعث شد که انسان‌ها به شکلی منحصر به فرد از ویژگی بازگشت در حل دیگر مسائل استفاده کنند.

دیدگاه همسازی صورت‌گرا

معروف‌ترین این دیدگاه‌ها، دیدگاه پینکر و جکنداف است:

به نظر می‌رسد اگر امکان فراگشت ویژگی بازگشت در سامانه تشخیص اعداد به بازگشت زبانی را بپذیریم و اگر این فرآیند شامل نوعی همگزینی^{۸۹} باشد ، جهت رویدادها درست خلاف آن چیزی است که در فرضیه هیچف بیان شده است ویژگی

⁸⁵ Adaptation

^{۸۶} در نقد دیدگاه فراگشتی-ناکارکردگرایی (evolutionary-dysfunctional) چامسکی رک نیومیر (۱۹۹۸) و سورن (۲۰۰۴).

^{۸۷} هیچف سرواژه برای هاوزر، چامسکی و فیچ است. این سه با هم مقاله‌ای را چاپ کرده‌اند که در انگلیسی نیز به صورت سرواژه‌ای از نام آنان به کار رفته است. **HCF: Hauser, Chomsky and Fitch**

⁸⁸ Recursion

⁸⁹ Co-opting

بازگشتی در زبان از ویژگی‌های همگانی یا به نسبت همگانی انسانی است که به شکلی خودانگیخته در بالندگی فردی انسان پدید می‌آید. در صورتی که شناخت ویژگی بازگشتی در اعداد چنین نیست. اکثر فرهنگ‌های انسانی مانند تمامی گونه‌های حیوانی فاقد سامانه بازگشتی عددی هستند... اما به جای آن از سامانه‌ای برای تخمین زدن مقادیر نظیر^{۹۰} و سامانه دیگری برای طبقه بندی تعداد کمی از تکثیرهای عددی کوچک برای کمی سازی اشیا استفاده می‌کنند.... این امکان وجود دارد که در زبان‌هایی که تاریخچه فرهنگی شان دارای سامانه اعداد بازگشتی است، آن را از طریق دگرسازی ویژگی‌های بازگشتی زبانی به دست آورده‌اند؛ عکس این فرآیند چندان محتمل نیست.

(پینکر و جکنادف، ۲۰۰۵: ۲۳۰)

زبان؛ وسیله ارتباطی در مقابل بیان تفکر

یکی از محورهای دیگری که در بررسی رابطه میان زبان، شناخت و فرهنگ می‌توان به منزله متغیری مستقل مطرح کرد، کارکرد زبان است. از دیدگاه کارکردگرایان و همین‌طور دستوریان شناختی، نقش اصلی زبان، ایجاد ارتباط اجتماعی است. در حالی که از دیدگاه صورت‌گرایان، به‌ویژه صورت‌گرایان چامسکیایی، نقش اصلی زبان بیان تفکر است. این تمایز را در قالبی دیگر نیز می‌توان دید. گروه اول زبان را دارای بنیادی معنایی می‌دانند و صورت را در ارتباط با ساخت معنایی یا حاصل آن تلقی می‌کنند. این دیدگاه در میان کارکردگرایان به صورت کامل دیده می‌شود و در حوزه صورت‌گرایی از زمان معناشناسی زایشی مطرح شد که در نهایت به دستور شناختی لنگکر و زبان‌شناسی شناختی لیکاف^{۹۱} می‌رسد. گروه دوم به استقلال صورت از معنا معتقدند و بدین ترتیب معنا را حاصل صورت و صورت را که همان نحو زبان است دارای خاستگاهی زیستی می‌دانند نه ارتباطی. هلیدی یکی از نمایندگان گروه اول است. از نظر وی "هر زبانی سامانه‌ای معنایی است... [که] با استفاده از آن معنا خلق می‌شود و معانی مبادله می‌شوند" (هلیدی، ۲۰۰۳: ۲).

چامسکی نیز به منزله نماینده اصلی گروه دوم می‌گوید:

^{۹۰} Analogue

^{۹۱} G. Lakoff

... زبان را نمی‌توان به منزلهٔ سامانه‌ای مناسب برای ارتباط به حساب آورد. زبان در واقع سامانه‌ای برای بیان معناست که به طور کامل متفاوت است. زبان می‌تواند برای ایجاد ارتباط هم مورد استفاده قرار گیرد؛ همان گونه که نحوهٔ لباس پوشیدن، اصلاح موهای سر یا راه رفتن می‌تواند چنین کارکردی داشته باشد، اما ایجاد ارتباط را نمی‌توان به مثابهٔ کارکرد اصلی زبان در نظر گرفت. می‌توان گفت توجه به این کارکرد برای درک کارکردهای اصلی زبان و طبیعت آن هیچ اهمیتی ندارد.

(چامسکی، ۲۰۰۲: ۷۵)

طرح جدید

در سال ۱۹۹۲، چامسکی برای اولین بار برنامه کمینه‌گرای خود را معرفی کرد. محوری‌ترین اصل این برنامه حذف تمامی ویژگی‌های زبانی بود که به نحوی بتوان آن‌ها را از اصولی کلی تر به دست آورد. از نتایج اولیهٔ این رویکرد حذف دو سطح ژ-ساخت^{۹۲} و ر-ساخت^{۹۳} و زیرنظریه حاکمیت^{۹۴} بود. بررسی دقیق برنامه کمینه‌گرا از حوصله این مقاله خارج است اما به صورت خلاصه به ویژگی‌های اصلی آن از نظر چامسکی اشاره می‌کنیم:

- ۱- برنامه کمینه‌گرا در چارچوب رویکرد اصول و پارامترها^{۹۵} است.
- ۲- تنها سطوح زبانی مطرح، صورت منطقی^{۹۶} و صورت آوایی^{۹۷} هستند.
- ۳- پودمان دستوری محصور به سامانه‌های کنشی شناختی و آوایی است.
- ۴- فرآیند اصلی نحوی، فرآیند ادغام^{۹۸} است.
- ۵- فرآیند حرکت^{۹۹} خود نوعی فرآیند ادغام است که به دلیل اصل تأویل کامل^{۱۰۰} انجام می‌شود.

⁹² D-Structure

⁹³ S-Structure

⁹⁴ Government

⁹⁵ Principles and Parameters

⁹⁶ Logical Form

⁹⁷ Phonetic Form

⁹⁸ Merge

⁹⁹ Move

از سال ۱۹۹۸، به این سو چامسکی معتقد شد که زبان، سامانه‌ای کامل^{۱۰۱} است و کاستی‌های^{۱۰۲} دیده شده ظاهری‌اند یا به دلیل عملکرد سامانه‌های شناختی و آوایی بر زبان تحمیل می‌شوند. بدین ترتیب چامسکی انگاره‌ای قوی را در برنامه کمینه گرا ارائه می‌کند که طبق آن زبان راهکاری بهینه برای شرایط تحمیل شده از سوی سامانه‌های کنشی (شناختی و آوایی) است^{۱۰۳}. این دیدگاه نوعی کارکردگرایی را مطرح می‌کند که اپستین^{۱۰۴} (زیرچاپ) آن را کارکردگرایی درونی‌گرا^{۱۰۵} و زاهدی آن را کارکردگرایی کمینه گرا^{۱۰۶} می‌نامد^{۱۰۷}.

وی در یکی از موضع‌گیری‌هایش در سال ۲۰۰۲- در مقاله‌ای که به صورت مشترک هاوزر، چامسکی و فیچ (هچف) نوشته بودند- زبان را به دو گونه تقسیم می‌کند: قوهٔ زبانی خاص^{۱۰۸} یا FLN و قوهٔ زبانی عام^{۱۰۹} یا FLB. در هچف ادعا می‌شود که FLN "فقط [فرآیند] بازگشت را شامل می‌شود و این فرآیند تنها مؤلفهٔ منحصر به فرد قوهٔ زبانی در انسان است" (هچف، ۲۰۰۲: ۱۵۷۲). در ادامه هچف می‌گوید "بیشتر [ویژگی‌های] FLB اگر نه همهٔ آن، بر پایهٔ سازوکارهایی است که با سایر حیوانات غیر از انسان مشترک‌اند... در حالی که ما بر این نظریه که FLN - که همان سازوکار محاسباتی بازگشت است - فراگشتی متأخر و منحصر به نوع انسان است" (هچف، ۲۰۰۲: ۱۵۷۳). در قسمتی دیگر از همین مقاله ادعا می‌شود که ممکن است فرآیند بازگشت نیز بخشی از فرآیندهای غیرزبانی و به صورت خاص، شناختی در حوزه سازوکارهای عددی باشد (هچف، ۲۰۰۲: ۱۵۷۸). چامسکی اضافه می‌کند که باور اصلی در برنامهٔ کمینه‌گرا آن است که تمامی جنبه‌های قوهٔ زبانی انسان ممکن است ناشی از ویژگی‌های طراحی بهینهٔ آن باشد که این ویژگی‌ها زبان - مستقل‌اند. بدین ترتیب، چامسکی در

¹⁰⁰ Full Interpretation

¹⁰¹ Perfect System

¹⁰² Imperfections

¹⁰³ "Language is an optimal solution to legibility conditions [imposed by performance systems]." (Chomsky 2000: 96)

¹⁰⁴ S. D. Epstein

¹⁰⁵ Internalist Functionalism

¹⁰⁶ Minimalist Functionalism

^{۱۰۷} برای توضیح بیشتر ر.ک. زاهدی (۲۰۰۷)

¹⁰⁸ Narrow Language Faculty

¹⁰⁹ Broad Language Faculty

آخرین رویکرد خود وجود پودمانی مستقل برای زبان را زیر سؤال برده است. (چامسکی، ۲۰۰۵ الف: 9ff؛ ۲۰۰۵ ب: ۴-۱)

افرادی همچون پینکر و جکنداف به وجود چنین پودمان مستقلی معتقدند. بدین ترتیب، زبان در رویکرد اخیر چامسکی، از جنبه‌های شناختی است که شالوده‌ای ژنتیکی دارد. به عبارت دیگر، جنبه‌هایی خاص از شناخت که قوه زبانی را تشکیل می‌دهند، پیامدهای توارث ژنتیکی هستند. با این مقدمه نگارنده به طرح فرضیه خود در این مقاله می‌پردازد که رویکرد کمینه‌گرا امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و نیز رمزگذاری فرهنگ در زبان را ممکن می‌کند. استدلال پژوهشگر چهار قسمت است:

۱- تمایز میان نژادمانه و رخ مانه در زیست‌شناسی؛ ۲- تمایز میان قوه زبانی در مفهوم حالت آغازین^{۱۱۰} و سامانه زبانی در مفهوم حالت پایدار^{۱۱۱}؛ ۳- تمایز میان ویژگی‌های واژگانی همگانی در مقابل واژگان یک زبان؛ ۴- جایگاه معنا در برنامه کمینه‌گرا و شکل‌گیری دو نوع جهان بینی: جهان بینی محدود به شرایط خوانش شناختی و جهان بینی حاصل از شرایط فراشناختی - فرهنگی.

تمایز میان نژادمانه و رخ مانه در زیست‌شناسی

از دیدگاه زیست‌شناختی و در ژنتیک، نژادمانه^{۱۱۲} یک اندام واره^{۱۱۳} کلیه ویژگی‌های رمزگذاری شده‌ای است که منشاء درونی در خود آن اندام واره دارد و از طریق توارث انتقال می‌یابد. در واقع، نژادمانه دستورالعمل‌هایی حیاتی است که در رمزگان ژنتیکی هر اندام واره موجود است. همچنین، رخ مانه^{۱۱۴} تظاهر فیزیکی و بیرونی یک اندام واره است و شامل اطلاعات توارثی (نژادمانه ای) به علاوه ویژگی‌های غیرتوارثی و اکتسابی است. به عبارت دیگر، رخ مانه هر موجود زنده‌ای شامل نژادمانه به ارث برده، عوامل پیرا ژنتیکی انتقال یافته و متغیرهای غیرتوارثی محیطی می‌شود. حال با استفاده از این تمایز زیست‌شناختی به بررسی نمود زبانی آن می‌پردازیم.

تمایز میان قوه زبانی در مفهوم حالت آغازین و سامانه زبانی در مفهوم حالت پایدار

¹¹⁰ Initial State

¹¹¹ Steady State

¹¹² Genotype

¹¹³ Organism

¹¹⁴ Phenotype

با استفاده از تمایز میان نژادمانه و رخمانه می‌توان گفت، حالت آغازین زبان که همان دستور همگانی است نژادمانهٔ زبانی است. در حالی که حالت پایدار زبان که سامانه‌ای شکل گرفته را تشکیل می‌دهد از هستهٔ مرکزی نژادمانه‌ای و عوامل غیرتوارثی (فرهنگی) تشکیل می‌شود. از نظر چامسکی حالت پایدار از دو مؤلفه تشکیل شده است: مؤلفه‌ای که خاص آن زبان است و باید یاد گرفته شود و مؤلفه‌ای توارثی است و به تثبیت حالت آغازین مربوط می‌شود. (چامسکی، ۱۹۸۶: ۲۶) وی مؤلفهٔ اول را دستور هسته ای^{۱۱۵} و مؤلفهٔ دوم را حاشیه^{۱۱۶} می‌نامد (چامسکی، ۱۹۸۶: ۱۴۷ و ۲۲۱). لیکن توجه وی معطوف به مؤلفهٔ اول است و مؤلفهٔ دوم در بررسی‌های وی و پیروانش مورد توجه قرار نگرفته است.

می‌توان ادعا کرد که با استفاده از تمایز میان نژادمانه و رخمانه، زبان در حالت آغازین آن همگانی است و خاستگاهی ژنتیکی دارد. در صورتی که زبان در حالت پایدار آن شامل جنبه‌های توارثی - همگانی و همچنین ویژگی‌های خاص به دست آمده از محیط است که همان بافت اجتماعی - فرهنگی است.

با در نظر گرفتن دیدگاه متأخر چامسکی در هچف، نژادمانه زبانی که همان حالت آغازین است به شرایط تحمیلی سامانه‌های شناختی و آوایی محدود می‌شود، در حالی که رخ مانهٔ زبانی که همان حالت پایدار است نه تنها محدود به این شرایط می‌شود، بلکه شامل ویژگی‌های اجتماعی - فرهنگی است که در زبان، واژگان، ویژگی‌های دستوری یا در ویژگی‌های ساختوازی - نحوی رمزگذاری می‌شود و نمود می‌یابند. به عبارت دیگر، هیچ تضادی میان موجودیت اجتماعی فرهنگی زبان با موجودیت ژنتیکی آن وجود ندارد، بلکه این دو در دو سطح مختلف - نژادمانه زبانی و رخ مانه زبانی - مطرح‌اند.

این دیدگاه را می‌توان با تمایز سوسوری میان *langage* و *langue* مقایسه کرد. سوسور *langage* را شامل آن ویژگی‌های زبانی می‌داند طی زمان همواره ثابت اند، در صورتی که وی *langue* را سامانه‌ای شکل گرفته می‌داند که شکل‌گیری آن منوط و محدود به بافت اجتماعی - فرهنگی است.

تمایز میان ویژگی‌های واژگانی همگانی در مقابل واژگان یک زبان

از نظر چامسکی زبان در حالت آغازین خود شامل مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و فرآیندها است. این ویژگی‌ها در نهایت به یک واژگان در حالت پایدار تبدیل و فرآیندها [که همان فرآیند بازگشتی ادغام است] در حالت پایدار با استفاده از واژگان به شکل گیری جملات زبانی منتج می‌شوند. (چامسکی، ۲۰۰۰ الف: ۱۰۰)

¹¹⁵ Core Grammar

¹¹⁶ Periphery

با بررسی دقیق تر دیدگاه چامسکی درباره واژگان می‌توان گفت واژگان شکل گرفته‌ای در حالت آغازین وجود ندارند، بلکه در این مرحله انسان مجموعه‌ای از ویژگی‌ها برای درک جهان خارج دارد که به هنگام فراگیری زبان با استفاده از این ویژگی‌ها واژگان زبانی خود را در مرحله پایدار شکل می‌دهد.

چامسکی در مورد واژگان حالت پایدار می‌گوید، این واژگان مجموعه‌ای از واژه‌های اعتباری‌اند. به عبارت دیگر، از نظر چامسکی یکی از بخش‌های متفاوت میان زبان‌ها همین واژگان اعتباری است. اگرچه وی تفاوت زبان‌ها را به غیر از این مورد به تفاوت ناشی از تثبیت پارامترهای حالت آغازین مربوط می‌داند. جالب این جاست که خود وی می‌گوید از آن جا که تفاوت‌های واژگانی ارتباط مستقیم و تأثیرگذاری با ویژگی‌های محاسباتی زبان ندارند، وی از بررسی آن‌ها صرف نظر کرده است (چامسکی، ۱۹۹۵: ۸). می‌توان گفت:

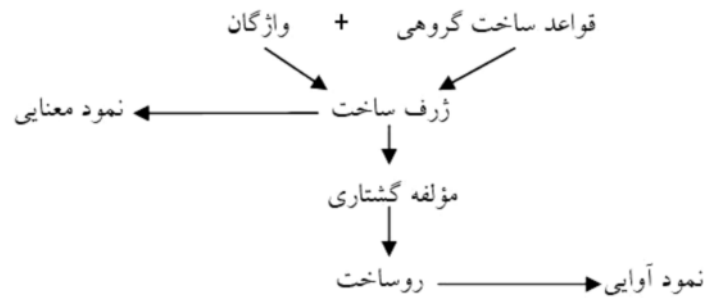
۱- تفاوت‌های زبانی مورد نظر چامسکی به تفاوت‌های تثبیت پارامترها از حالت آغازین به حالت پایدار در زبان مربوط می‌شوند. بدین ترتیب آن چه مورد نظر چامسکی در تفاوت‌های زبانی است، تفاوت‌های مربوط به ویژگی‌های محاسباتی است که دامنه تغییر کمی دارند. این دامنه تغییر نیز بر اساس آن چه که چامسکی در هچف و ۲۰۰۵ الف و ب بیان کرده است، به شرایط خوانش سامانه‌های شناختی محدود می‌شود.

۲- چامسکی به بخش واژگانی زبان و ویژگی‌های ساخت‌واژی حالت پایدار نمی‌پردازد که در واقع بخشی از رخ‌مانه زبانی را تشکیل می‌دهند و در شکل‌گیری آن‌ها عوامل غیرتوارثی فرهنگی - اجتماعی نقش دارند.

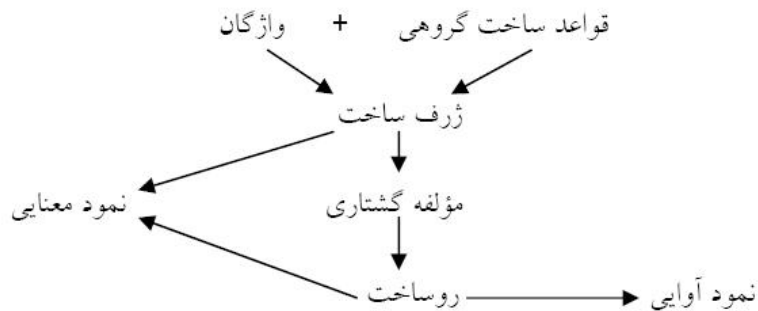
۳- نژادمانه زبانی در حوزه واژگان به ویژگی‌هایی همگانی محدود می‌شوند که خود محدود به شرایط پذیرش و خوانش شناختی انسان‌اند. درحالی که رخ مانه زبانی که واژگان شکل گرفته‌ای را تشکیل می‌دهد، گزینشی از این ویژگی‌های همگانی است که حاصل محدودیت‌های فرهنگی - اجتماعی است. لازم به ذکر است این واژگان شکل یافته ویژگی‌های ساخت‌واژی دارند که بر دستور رخ مانه‌ای در حالت پایدار تأثیرگذارند. می‌توان نتیجه گرفت در حالت پایدار که با یک سامانه شکل گرفته زبانی روبرو هستیم، ویژگی‌های واژگانی و ساخت‌واژی شکل گرفته هم به ویژگی‌های واژگانی شناختی همگانی محدود هستند و هم دربرگیرنده نوعی بافت فرهنگی و اجتماعی هستند که فرد در آن رشد می‌یابد. گزینش ویژگی‌های همگانی واژگانی دو گونه‌اند: یکی گزینش‌های متفاوت از مجموعه واژگانی همگانی و دیگری گزینش آوایی متفاوت برای هر کدام از واژه‌ها.

جایگاه معنا در برنامه کمینه‌گرا و شکل‌گیری دو نوع جهان بینی

در آغاز شکل‌گیری دستور زایشی از نوع چامسکیایی آن سطح معنایی یا همان سطح تفکر که به ساخت مفهومی¹¹⁷ نیز در سایر مدل‌های زایشی معروف است، زیربنای عملکرد فرآیندهای نحوی‌اند. این دیدگاه در مدل ۱۹۶۵ که به نظریه معیار معروف است دیده می‌شود.

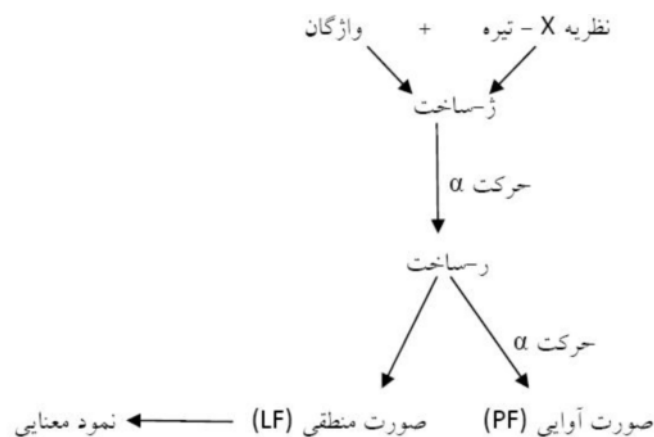


در مرحله بعدی نمود معنایی هم ناشی از ژرف ساخت است و هم ناشی از روساخت که پس از عملکرد محاسبات نحوی شکل گرفته است. این دیدگاه در مدل معیار بسط یافته دیده می‌شود.

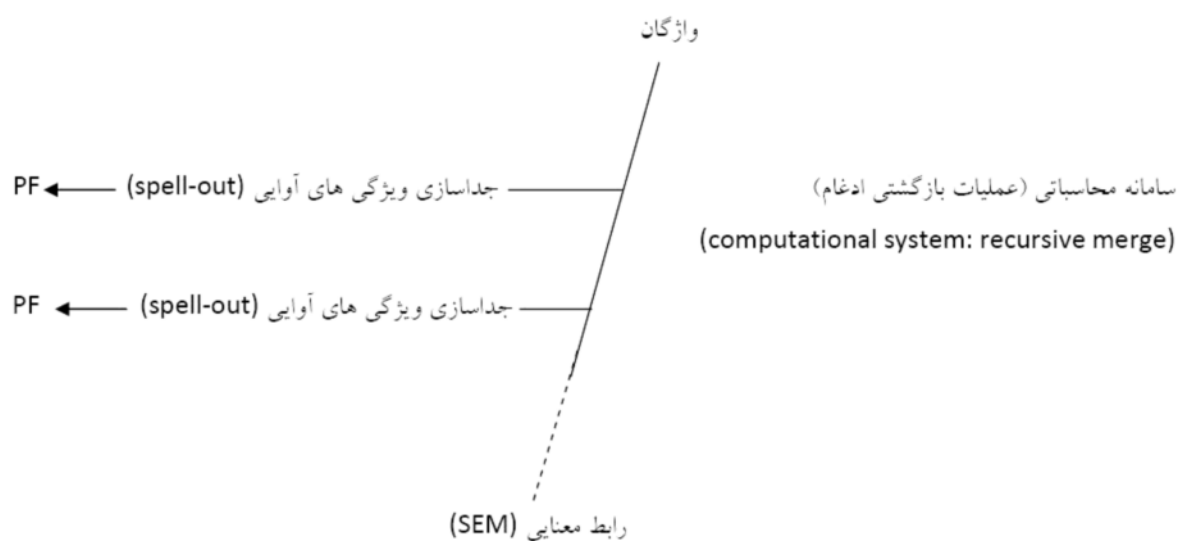


در مدل حاکمیت و وابستگی نمود معنایی فقط پس از عملکرد نحو و بر اساس صورت منطقی تعیین می‌شود.

¹¹⁷ Conceptual Structure



در برنامه کمینه گرا نیز در آغاز معنا و نمود معنایی پس از عملکرد نحو تعیین می‌شود، ولی با دو تفاوت: یکی آن که دیگر سطوح درون نحوی که همان ژ-ساخت و ر-ساخت هستند، وجود ندارند و دوم آن که صورت منطقی به صورت مستقل متصور نیست و آن چه پس از عملکرد نحو بر واژگان و انجام عملیات محاسباتی و جداسازی ویژگی‌های آوایی¹¹⁸ باقی می‌ماند رابط معنایی¹¹⁹ با عنوان SEM است. در مدل اخیر کمینه گرا تفکر انسان متکی و وابسته به نحو است بدین ترتیب مفروض داشتن ساختاری گزاره‌ای با عنوان زبان تفکر قبل از عملکرد زبانی وجود ندارد.



استدلال حاضر همسو با دیدگاه مک گیل وری است. وی می‌گوید SEMها در برگزیده نوع نگاه افراد به جهان هستند که ناشی از عملکرد زبان‌اند.

¹¹⁸ Spell-Out

¹¹⁹ Semantic Interface (SEM)

به عبارت دقیق‌تر می‌توان گفت، دو نوع محدودیت بر جهان بینی ناشی از زبان متصور است: اولی محدودیت اعمال شده از سوی سامانه شناختی که در سطح حالت آغازین عمل می‌کند و بخشی از نژادمانه انسان محسوب می‌شود و دیگری محدودیت اعمال شده از سوی سامانه فرهنگی-اجتماعی که در سطح حالت پایدار عمل می‌کند و بخشی از رخ‌مانه انسان را تشکیل می‌دهد.

نتیجه‌گیری

این مقاله در مرحله اول به بررسی دیدگاه‌های متاخر در باره رابطه میان زبان، تفکر و فرهنگ پرداخت و آن‌ها را در قالب تمایزی سه گانه ارائه کرد: ۱- تمایز میان نگرش‌های مبتنی بر وجود رابطه میان فرهنگ و زبان، در مقابل نگرش مبتنی بر نبودن رابطه میان این دو. ۲- تمایز میان نگرش همسازی - فراگشتی، در مقابل نگرش دگرسازی زبان. ۳- تمایز میان نگرش انگیختگی اجتماعی - ارتباطی زبان در مقابل انگیختگی زیستی - ژنتیکی. در مرحله بعد، راهکاری نوین در قالب طرحی جدید بر پایه آخرین دستاوردهای رویکرد کمینه‌گرا ارائه و نشان داده شده است. فرضیه اصلی مورد نظر در این پژوهش مبنی بر امکان تأثیرگذاری زبان بر تفکر و رمزگذاری فرهنگ در زبان و تاثیرپذیری زبان از فرهنگ در عین مفروض دانستن شالوده زیستی - ژنتیکی میسر است.

فرضیه ارائه شده در این پژوهش هم بر دگرسازی و هم بر تمایز میان نژادمانه و رخ‌مانه استوار است. دگرسازی بر ویژگی‌هایی تأکید می‌کند که برای کاربردهای دیگر تحول یافته و سپس برای نقش کنونی خود هم‌گزینی شده‌اند. بدین ترتیب این ویژگی‌ها برای نقش کنونی خود سازگاراند، اما برای آن طراحی نشده‌اند و در نتیجه همساز آن نیستند. این ویژگی‌ها، سازگاری خود را مدیون ویژگی‌هایی هستند که به دلایل دیگر وجود دارند و بدین ترتیب سازگاری آن‌ها به دلیل دیگری است.

همچنین، با توجه به تمایز میان نژادمانه و رخ‌مانه می‌توان استدلال کرد که حالت آغازین زبان که همان دستور همگانی را شامل می‌شود، نژادمانه زبانی است. در حالی که حالت پایدار زبان که سامانه‌ای شکل گرفته را تشکیل می‌دهد، از هسته مرکزی نژادمانه‌ای و عوامل غیرتوارثی - به دست آمده از محیط که همان بافت اجتماعی - فرهنگی است - تشکیل می‌شود. بدین ترتیب، هیچ تضادی میان موجودیت اجتماعی - فرهنگی زبان با خاستگاه ژنتیکی آن وجود ندارد، بلکه این دو در دو سطح مختلف - نژادمانه زبانی و رخ‌مانه زبانی - مطرح‌اند.

بر این اساس، نگارنده استدلال می‌کند که سامانه‌های شناختی و فرهنگی - اجتماعی مکمل یکدیگرند و نیز ارتباط میان زبان با شناخت و با اجتماع - فرهنگ، ارتباطی دو سویه است، ولی در دو سطح متفاوت: ارتباط زبان با سامانه شناختی در سطح آغازین و نژادمانه‌ای است و ارتباط آن با سامانه اجتماع - فرهنگ در سطح پایدار و رخ‌مانه ای.

بدین ترتیب، نگارنده نظریه‌ای جدید ارائه می‌کند که در آن کارکرد اصلی زبان نه ایجاد ارتباط است و نه بیان تفکر، بلکه نقش اصلی و دلیل وجودی آن اتصال سامانه‌های شناختی و اجتماعی- فرهنگی به یکدیگر است. چنین پیامدی تبیین مناسبی بر این واقعیت است که ظهور زبان در نوع بشر همراه و مصادف با دو جهش انسانی بوده است: جهش فرهنگی آن چنان که لوی اشتراوس، نوبل و دیویدسون و دسال بیان کرده‌اند و جهش زیستی آن چنان که چامسکی و یوری اگه رکا در گسترش و ایجاد پیچیدگی در ساختار مغز انسان به آن می‌پردازند.

منابع

1. Boroditsky, L. (2001) "Does Language Shape Thought?: Mandarin and English Speakers' Conceptions of Time", in *Cognitive Psychology*, Vol.- (43): 1-22.
2. Boroditsky, L. , Schmidt, L. & Phillips, W. (2003) "Sex, Syntax and Semantics", In D. Gentner and S. Goldin-Meadow (eds.), *Language in Mind: Advances in the Study of Language and Thought*, Cambridge, MA: The MIT Press.
3. _____ (2004) "Can Quirks of Grammar Affect the Way You Think? Grammatical Gender Categories and the Mental Representation of Objects", in *Manuscript*, Stanford, CA: Stanford University.
4. Carstairs-McCarthy, A. (1999) *The Origins of Complex Language: An Inquiry into the Evolutionary Beginnings of Sentences, Syllables and Truth*, Oxford: Oxford University Press.
5. Cassirer, E. (1946) *Language and Myth*, (tr.) Susanne K. Langer, NY: Harper and Brothers.
6. Charbonnier, G. (1961) *Entretiens avec Claude Levis-Strauss*, Paris: Agora.
7. Chomsky, N. (1986) *Knowledge of Language: Its Nature, Origin and Use*, New York, NY: Praeger.
8. _____ (1988) *Language and Problems of Knowledge: The Managua Lecture*, Cambridge, MA: MIT Press.
9. _____ (1995) *The Minimalist Program*, Cambridge, MA: MIT Press.
10. _____ (1998) "Linguagem e mente: pensamentos atuais sobre antigos problemas [Language and Mind: Current Thoughts on Ancient Problems]", *Lectures Presented at the University of Brazil*, Brasilia: Universidade de Brasilia.
11. _____ (2000a) "The Minimalist Inquiries", in R. Martin, D. Michaels and J. Uriagereka (eds.) , *Step by Step: Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik*, Cambridge, MA: MIT Press.
12. _____ (2000b) *New Horizons in the Study of Language and Mind*, (ed.) Neil Smith. Cambridge: Cambridge University Press.
13. _____ (2002) *On Nature and Language*, Cambridge: Cambridge University Press.
14. _____ (2005a) "Three Factors in Language Design", in *Linguistic Inquiry* , Vol. _ (36): 1-22.
15. _____ (2005b) "Biolinguistics and the Human Capacity", Lecture given at MTA, Budapest, 17 May 2004, Printed in Noam Chomsky (2006) *Language and Mind*, 3rd Edition, Cambridge: Cambridge University Press.

16. Desselles, J. L. (2007) *Why We Talk: The Evolutionary Origins of Language*, Oxford: Oxford University Press.
17. Enfield, N. J. (2002) "Ethnosyntax: Introduction", in N. J. Enfield (ed.) *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
18. _____ (2002). "Cultural Logic and Syntactic Productivity: Associated Posture Constructions in Lao", in N. J. Enfield (ed.), *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
19. _____ (2002) *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
20. Epstein, S. D. (To Appear) "On I(nternalist)-Functional Explanation in Minimalism", in K. K. Grohmann (ed.), *Linguistic Analysis*, Special Issue: Dynamic Interfaces.
21. Goddard. C. (2003) "Whorf Meets Wierzbicka: Variation and Universals in Language and Thinking", in *Language Sciences*, Vol. 25(4): 393-432.
22. Gould, S. J. & E. S. Vrba. (1998) "Exaptation—A Missing Term in the Science of Form", in D. Hull and M. Ruse, (Eds.), *The Philosophy of Biology*, Oxford: Oxford University Press.
23. Gumperz, J. L. & S. Levinson. (1996) *Rethinking Linguistic Relativity*, Cambridge: Cambridge University Press.
24. Halliday, M. A. K. (1973) "The Functional Basis of Language", in M. A. K. Halliday, *On Language and Linguistics*, New York, NY: Continuum.
25. _____ (1978) *Language as a Social Semiotic*, London: Edward Arnold.
26. _____ (1985) *An Introduction to Functional Grammar*, London: Edward Arnold.
27. _____ (2003) *On Language and Linguistics*, New York, NY: Continuum.
28. Hauser, M. D., Chomsky, N. & Fitch, W. (2002) "The Faculty of Language: What is it, Who has it, and How did it Evolve?", in *Science*, Vol. - (298): 1569-1579.
29. Hunt, E. & Agnoli, F. (1991) "The Whorfian Hypothesis: A Cognitive Psychological Perspective", in *Psychological Review*, Vol. - (98): 377-389.
30. Kuhn, T. (1970) *The Structure of Scientific Revolutions*, Chicago: University of Chicago Press.
31. Lakatos, I. (1978) *The Methodology of Scientific Research Programmes*, Cambridge: Cambridge University Press.
32. Langacker, R. W. (1990) "Settings, Participants and Grammatical Relations", in S. L. Tsohatzidis, (ed.), *Meaning and Prototypes: Studies in Linguistic Categorization*, London and New York: Routledge.
33. _____ (1994) "Culture, Cognition and Grammar", in M. Putz (ed.), *Language Contact and Language Conflict*, Amsterdam: John Benjamins.
34. _____ (2002) "A Study in Unified Diversity: English and Mixtec Locatives", in N. J. Enfield (ed.), *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
35. Layton, R. (1997) *An Introduction to Theory in Anthropology*, Cambridge: Cambridge University Press.
36. Lee, P. (1996) *The Whorf Theory Complex: A Critical Reconstruction*, Amsterdam: Benjamins.
37. Lee, P. (2000) "When is "Linguistic Relativity" Whorf's Linguistic Relativity?", in M. Putz and M. Verspoor (eds.), *Explorations in Linguistic Relativity*, Amsterdam: John Benjamins.
38. Lucy, J. (1992) *Language Diversity and Thought: A Reformulation of the Linguistic Relativity Hypothesis*, Cambridge: Cambridge University Press.
39. Lund, N. (2003) *Language and Thought*, NY: Routledge Modular Psychology Series.
40. Lyons, J. (1981) *Language and Linguistics: An Introduction*, Cambridge: Cambridge University Press.
41. Malinowski, B. (1923) "The Problem of Meaning in Primitive Languages", in C. K. Ogden and I. A. Richards, *The Meaning of Meaning*, London: Kegan Paul.

42. McGilvray, J. (2005) "Meaning and Creativity", in J. McGilvray (ed.), *The Cambridge Companion to Chomsky*, Cambridge: Cambridge University Press.
43. Newman, J. (2002) "Culture, Cognition and the Grammar of 'Give' Clauses", in N. J. Enfield (ed.), *Ethnosyntax*, Oxford: Oxford University Press.
44. Newmeyer, F. (1998) "On the Supposed 'Counter functionality' of Universal Grammar: Some Evolutionary Implications", in J. R. Hurford, M. Studdert-Kennedy and C. Knight (eds.), *Approaches to the Evolution of Language*, Cambridge: Cambridge University Press.
45. Noble, W. and Davidson, I. (1996) *Human Evolution, Language and Mind*, Cambridge: Cambridge University Press.
46. Pinker, S. (1994) *The Language Instinct*, NY: William Morrow and Company.
47. Pinker, S. & Bloom, P. (1990) "Natural Language and Natural Selection", in *Behavioral and Brain Sciences*, Vol.- (13): 707-784.
48. _____ (2005) "The Faculty of Language: What's Special about it?", in *Cognition*, Vol. - (95): 201-236.
49. Popper, K. R. (1963) *Conjectures and Refutations: The Growth of Scientific Knowledge*, London and New York: Routledge.
50. Pullum, G. K. (1991) *The Great Eskimo Vocabulary Hoax and Other Irreverent Essays on the Study of Language*, Chicago: University of Chicago Press.